

ابوعلی سینا*

بدیع الزمان فروزانفر

درباره ابوعلی سینا از سه جهت سخن خواهیم راند:

۱- مختصری از احوال او

۲- اخلاق و روش زندگانی او

۳- اهمیت مقام و تألیفات او

مختصری از احوال او

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا که پدرش از اهل بلخ بود و در روزگار سلطنت نوح بن منصور (۳۵۰-۳۶۵) به بخارا رفت از مادری به نام ستاره که از اهل افشنه بخارا بود در سال ۳۷۰ هجری ولادت یافت و به قول اصح در ۴۲۸ درگذشت و تمام زندگانی او پنجاه و هشت سال بود. سایر روایات که درباره ولادت و وفات او نقل شده ضعیف است و با اشارات ابوعلی در رساله‌ای که در شرح حال خود تا سنه ۴۰۴ تقریباً نوشته و ابوعبید جوزجانی شاگرد وی از آنجاکه ابوعلی قلم فرو گذاشته تاریخ زندگانی استاد خود را آغاز کرده و تا روز

*. مقاله‌های بدیع الزمان فروزانفر (تهران، ۱۳۸۲)، صص ۱۹۱-۲۱۰.

وفات نوشته است، سازگار نمی‌آید و با این مأخذ قوی بر آن اقوال اعتماد نتوان کرد.

پدر ابوعلی مذهب اسماعیلی را پذیرفته بود (داعیان اسمعیلی از آغاز قرن چهارم در مشرق پراکنده شده و در ماوراءالنهر تأثیر بی‌اندازه کرده بودند به‌طوری که عده‌ای از امرای مهم سامانیان و حتی خود نصر بن احمد این طریقه را پذیرفتند) و چون در نظر گیریم که اسماعیلیه اولاً شیعی مذهب بودند و به اجتهاد و تفکر و مطالعه در امر دین اهتمام داشته‌اند و ثانیاً آن‌که به فلسفه و حکمت یونان و علوم ریاضی و آنچه در آن دوره وسیله کمال و تربیت شناخته می‌شد رغبت می‌ورزیدند، آنگاه خواهیم دانست که محیط تربیت ابوعلی دو خصوصیت متمایز داشت. یکی عشق و علاقه به علوم. دیگری پشت پا زدن به خرافات و اتکای به برهان و دلیل و بحث و چون و چرا که در آن روزها مبنای دعوت اسمعیلیان بر آن استوار بود و به طوری که در شرح حال فردوسی اشاره کردیم، تشیع هم در آن ایام مسلکی بود که ایرانی بدان وسیله حریت و استقلال خود را حفظ می‌کرد و وسیله تفکیک این کشور از مرکز خلافت به شمار می‌آمد و بنابراین نتیجه دیگر که از محیط تربیت در زندگانی ابوعلی نمودار گردید، عشق و علاقه به شاهان ایرانی نژاد و شهریاران شیعی مذهب بود و به طوری که اشاره خواهیم کرد او تمام زندگانی خود را در خدمت پادشاهان ایرانی نژاد سپری کرده و اغلب کتب و رسائل خود را به نام آنان تألیف نموده است.

از این مقدمه معلوم گردید، که محیط پرورش ابوعلی اقتضا می‌کرد که او به تحصیل حکمت و فلسفه راغب گردد، چنانکه همین نکته را خود ابوعلی در رساله سابق‌الذکر می‌نویسد و در آغاز عمر مقداری از اصطلاحات مذهبی اسماعیلیان و عقاید

آنان را درباره عقل و نفس که آنها را کلمه و تالی یا اول و ثانی می خواندند تعلیم گرفته و نام فلسفه و هندسه و حساب از همان آغاز کودکی به گوش او خورده بود.

گذشته از محیط خانواده، می دانیم که مشرق ایران در قرن چهارم مرکز علوم و معارف دنیای آن روز بوده و عده بسیار از علما و ادبا و شعرا و نویسندگان زبردست در آن سرزمین زندگانی می کرده اند و نظر به اختلال احوال بغداد در آخر قرن سوم و اوایل قرن چهارم و به سبب توجه پادشاهان سامانی به دانش و معرفت و تشویقات وزرا و سایر دیوانیان از علما و دانشمندان جمع کثیری از بغداد به بخارا پناه آورده و بخارا مجمع ارباب فضل و خداوندان معرفت شده بود. چنانکه ثعالبی در جزو چهارم یتیمه الدهر بدین معنی اشاره می کند و نظر به این مقدمات شوق و رغبت بسیار به تحصیل کمال در همه مردم رواج یافت و از این رو می توان گفت اوضاع و احوال زمان هم مساعد بوده است، که ابوعلی سینا همت بر طلب علم مقصور دارد، به خصوص که این نابغه جهان علم از هوش و استعداد بهره ور و بالفطره حکیم و فیلسوف و روشن فکر بود. به همین جهت در مدت اندک یعنی در هیجده سالگی علوم زمان خود را به طور کامل فرا گرفت و یکی از استادان مبرز و پزشکان با نام به شمار می رفت، شهرت علمی ابوعلی سینا در حدود سال ۳۹۱ و سؤال و جواب ابوریحان که در آثار الباقیه بدان اشاره می کند در مسائل فلسفه و ریاضی با ابوعلی سینا دلیل صحت این گفتار است و اگر این مطلب را در نظر بگیریم که تحصیل علم در قدیم دوره و حدود معینی نداشته و خواستاران دانش با کمال آزادی می توانسته اند در هر وقتی به هر علمی که راغب باشند، به تحصیل آن همت گمارند و بنابر این افراد با هوش و صاحب قریحه که با این موهبت الهی سعی و کوشش بشری را ضمیمه

می‌کردند، ممکن بود که به اندک مایه از عمر درجات عالی تحصیل را بپیمایند آن وقت به نظر ما عجیب نخواهد آمد، که ابوعلی سینا با آن هوش سرشار و پشتکار فوق‌العاده در هیجده سالگی از تحصیل علوم زمان خود فراغ حاصل کند.

ابوعلی سینا خود چگونگی تحصیل خویش را از آغاز تا به انجام در آن رساله که نام بردیم ذکر می‌کند و بنابر آنچه می‌گوید او در قریب به هفده سالگی فن پزشکی درس می‌داده و به معالجه نیز می‌پرداخته است و در حدود سال ۳۸۶ به دربار سامانیان معرفی شده و در کتابخانه دربار، که یکی از مهم‌ترین کتابخانه‌ها بوده به مطالعه پرداخته است و تا حدود سنه ۳۹۲ در بخارا می‌زیسته و متصدی کارهای دولتی نیز بوده است. در فاصله ۳۹۲ و ۴۰۳ ابوعلی در خوارزم زندگانی می‌کرده. گمان می‌رود که علت مهاجرت او از بخارا، یکی آن بود که دولت سامانیان به وسیله ایلک خانیان انقراض یافت و شاید با فکر و اندیشه و مسلک ابوعلی اوضاع و احوال بخارا موافق نمی‌آمد، دیگر آنکه در این تاریخ خاندان مأمونیان که از نژاد پاک ایرانی و مشوق و حامی حکما و فلاسفه بودند، در خوارزم فرمانروایی داشتند و ابوالحسین سهیلی متوفی در ۴۱۸ که از محبان علم و دوستداران حکمت بود، وزارت آن خاندان را داشت و ابوعلی خود به دانش دوستی این وزیر اشاره می‌کند. علی‌بن مأمون که از سنه ۳۸۷ سمت خوارزمشاهی یافته بود و برادرش ابوالعباس مأمون بن مأمون متوفی در ۴۰۷ به ترتیب مقدم ابوعلی را گرامی داشته‌اند و ابوعلی سینا قریب به یازده سال در ظل حمایت آنان به رفاه می‌گذرانید و با فضلا و دانشمندان دیگر که در خوارزم می‌زیستند معاشرت می‌کرد، در حدود سنه ۴۰۳ به علتی نامعلوم و شاید به سبب عزل ابوالحسین سهیلی یا نزدیک شدن فتوحات محمود غزنوی به خوارزم با

بی میلی او به فلسفه و دشمنی با حکمت یونان، از خوارزم حرکت کرد و یک چند در نساو باورد و طوس می گشت و ظاهراً در همین اوقات با عارف مشهور ابوسعید فضل الله بن ابی الخیر متوفی در ۴۴۰ ملاقات نمود و از آن پس به اندیشه دیدار قابوس بن وشمگیر عزیمت گرگان کرد و به حسب اتفاق، روزگار آن امیر بزرگ سپری گردید و ابوعلی بعد از آن که فلک المعالی منوچهر بن قابوس به پادشاهی نشست به گرگان آمد و چندین جلد از کتب خود را در آن شهر تألیف کرد و از آنجا به ری رفت و با مجدالدوله دیلمی مربوط گردید و در فاصله سال ۴۰۵ و ۴۱۴ در ری و همدان می زیست و در همدان با شمسالدوله فرزند مجدالدوله ارتباط پیدا کرد و به وزارت رسید و ظاهراً وزارت او مابین سنه ۴۰۵ و ۴۱۱ بود و در این مدت دشمنان ابوعلی دست از آزار و ایذاء نکشیده و به تهمت های دینی و سیاسی او را متهم ساختند و ابوعلی به حبس افتاد و بدین جهت از اقامت در آن شهر رنجیده خاطر شده به اصفهان رفت. ظاهراً بعد از سال ۴۱۴ با علاءالدوله ابوجعفر کاکویه دیدار کرد و بقیه زندگانی را در خدمت این امیر و ملازمت او به سر می برد تا اینکه در سال ۴۲۸ وفات یافت و در همدان مدفون گردید و آرامگاه او اینک مشهور و معروف است.

اخلاق و روش زندگانی او

به طور کلی ابوعلی سینا دارای مزاج قوی و بنیه سالم و معتدل بوده و همچنان که از قوای معنوی حداکثر برخوردار را داشته، از قوای بدنی نیز متمتع و بهره مند شده است. برخلاف غالب حکما، به خصوص کسانی که در قرن های اخیر می زیسته اند، در صدد خراب کردن قوای جسمی برنیامده، بلکه آنها را در حد اعتدال نگاه می داشته است. به طوری که اشاره کردیم گویا اکثر فلاسفه قرن

چهارم و قرن‌های اخیر معتقد بودند، که انسان بدون هدم قوای ظاهری ممکن نیست حقایق فکری را ادراک کند و فیلسوف وقتی مستحق این نام است که پشت پا به لذات مادی و جسمانی زند و از مردم دنیا و کارهای اجتماعی کناره‌گیری نماید و با تجرد تمام و در حال گوشه‌گیری و تنهایی زندگی را به پایان رساند و به‌همین جهت بر محمد زکریا ایراد می‌کردند که چرا زن و فرزند دارد. روایاتی که درباره سقراط رسیده این عده مقلد را وادار می‌ساخت که کورکورانه زندگانی خود را بر باد دهند و از فضایل و کمالاتی که اندوخته‌اند جامعه را بی‌بهره گذارند.

ابونصر فارابی که از حکمای بزرگ قرن سوم و اوایل قرن چهارم است بر اثر همین عقاید غالب اوقات را به عزلت و تنهایی گذرانید و با آن همه دانش و معرفت به تدوین کتاب مفصلی نظیر شفا و قانون توفیق نیافت.

به خلاف این افکار و نیز تبلیغات مانویان که تخریب ماده و از میان بردن قوای جسمانی را یکی از وسایل غلبه نور بر ظلمت می‌دانند و خیالات برهمنیان و عده‌ای از متصوفه که تنها راه اتصال به خداوند را ریاضت‌های سخت و برهم زدن آفرینش و خلقت انسان می‌شمردند با آن انتشار که در میان مردم داشت و انتظار عامه محصلین که فیلسوف باید گوشه‌نشین و زار و نزار و دور از آسایش مادی زندگی کند، همان طور که این حکیم بزرگوار به جنبه عقلی اهمیت می‌داد، به آسایش بدن نیز توجه کامل داشت. در جمع مال و ثروت کوشش می‌کرد و از تمام حظوظ مادی استفاده نمود و تمام زندگانی خود را در دربار شاهان و خدمت به جامعه گذرانید. سعادت خود را در خدمت به دولت و جامعه می‌شناخت و صاحب تجمل و دستگاه بود و هرگز به افکار بی‌مغز و بی‌بنیاد آن

عده که می گفتند حکما نباید شغل دیوانی داشته باشند ترتیب اثر نداد و به خدمت و ملازمت شاهان مشغول بود و با این که وظایف سنگین بر عهده داشت، تصنیف و تألیف می کرد و آن آثار گران بها را به شاهان معرفت پرور زمان خود تقدیم نمود.

اما چیزی که در زندگانی او مورد توجه است، پشتکار و کوشش و سعی و جدیتی است که در نشر علم و تألیف و تدوین کتب داشته و با آنکه اکثر ایام زندگانی را در مسافرت گذرانیده و هر یک چند در شهری خدمت پادشاهی به سر می برد و علاوه بر آن غالباً از همکاران بدسگال خود به رنج افتاده و از دست عوام و غوغائیان به محنت گرفتار آمده و سختی بسیار در دوران زندگانی نصیب او شده، باز هم دقیقه ای آسایش نجسته و هیچ وقت از خدمات علمی برکنار نبوده. در تمام ایام زندگانی کار او تحصیل علم و تدریس و تصنیف و تألیف بوده و هیچ گاه از کسب و نشر علم ملول نشده. حتی آن که در اوقات گرفتاری نیز دست از تألیف نکشیده بود چنان که وقتی در همدان متواری گردید، کتاب شفا را که مهم ترین کتابی است که در فلسفه مشاء تألیف کرده در مدت اندک جز دو مبحث حیوان و نبات تألیف نمود و با آن که با هزاران خطر روبه رو شده بود، سر رشته را گم نکرد و از عشق او به نشر علم ذره ای کم نشد و راستی آنکه این مرد بزرگ و استاد جلیل از حیث کوشش و پشتکار سرمشق تمام دانش آموزان و اهل تحقیق تواند بود.

دیگر از صفات مهم او، بی پروایی و آزادی در انتقادات علمی است، که هرگز در اظهار معایب سخنان پیشینیان و هم عصران خود مدهانه ننموده و بی محابا بدون ملاحظه، هر نقصی که در تحقیقات پیشینیان و معاصران می دیده

بیان می‌کرده است. ما همه می‌دانیم که تنها وسیله تکمیل تمدن و علم و تحقیق، انتقادات این‌گونه نوابغ و علمای بی‌نظیر است و چون این قوه در ابوعلی به کمال و تمام وجود داشت، بعضی از هم‌عصران وی که تاب انتقادات و اعتراضات او را نداشتند رنجیده خاطر شدند و آن حکیم بزرگوار را به سوء خلق و تندخویی و بدزبانی متهم ساختند با آنکه مقام و مرتبه او از این تهمت‌ها برتر و والاتر بود، منتهی ابوعلی سینا حقیقت را از اشخاص محترم‌تر می‌داشت و از انتقاد و خرده‌گیری بر سخنان واهی بعضی از علما خودداری نمی‌نمود.

اهمیت مقام و تألیفات او

ابوعلی سینا تمام لوازم فطری تحصیل را از هوش و حافظه و دقت و کنجکاوی و صحت مزاج و پشتکار فراهم آورده بود. بدین جهت در اندک مدتی توانست بر معلومات زمان خود احاطه حاصل کند و پیشوای حکما و فیلسوفان و پزشکان جهان گردد. یکی از جهات اهمیت او این است که هر چند او پیرو فلسفه ارسطو است و کتب خود را در تقریر عقاید مشائیین و بیان آرای آن طبقه تألیف کرده و هر اشکالی که بر گفته ارسطو و پیروان وی وارد ساخته و هر اصلی را که نقض کرده بودند، به قوه علم و دانش و بصیرت و انتقاد خود رد نمود. آرای ارسطو را در کتاب شفا و نجات و عیون‌الحکمه با براهین نغز تقریر کرده است، ولی از این مقدمه نباید اشتباه کرد، که او در حکمت صاحب رأی و دارای نظر نبوده، و تنها فضیلت او در این است که مقرر حکمت مشاء و مبین گفتار ارسطو است، زیرا پیشینیان مرسوم داشته‌اند که هرگاه بنا به مسلکی خاص و در تقریر مذهب مخصوصی کتاب تألیف نمایند تا ممکن است در بیان آن بکوشند و اقوال مخالفان و معارضان را نقض و رد کنند و به اصطلاح آن مذهب را به کرسی

نشانند. چنانکه خواجه نصیر نیز همین مسلک را در کتب خود داشته است و در این موقع از اظهار هرگونه رأی و عقیده که نتیجه نظر و اجتهاد خود آنان بوده خودداری می‌کردند. ابوعلی کتاب‌های معروف خود را از قبیل شفا و نجات و عیون الحکمه و نظایر این‌ها فقط در تأیید مذهب ارسطو نوشته است، چنانکه خود وی در مقدمه منطق شفا و در آغاز منطق‌المشرقیین بدین معنی اشاره کرده می‌گوید:

دفاع من از عقیده مشائیین دلیل آن نیست که از خود دارای رأی و نظری نباشم، بلکه در طرق حکمت آرای خاصی دارم که آنها را در کتاب‌حکمه‌المشرقیین نوشته‌ام و هر که خواهد بدانجا مراجعه کند.»

اما بدبختانه کتاب منطق‌المشرقیین هنوز پدید نیامده و تنها قسمتی از آن که متضمن بعضی از فصول منطق است به طبع رسیده و ابوعلی در مباحث تعریفات و قضایا مطالبی در این کتاب نوشته که در سایر مؤلفات او موجود نیست و ما یقین داریم که در قسمت حکمت، یعنی طبیعی و الهی نیز نظر و افکار تازه‌ای در آن کتاب به یادگار گذارده بوده، همان‌طور که در طب معالجات جدید و نظرهای تازه ابراز داشته است.

پیش از آنکه ابوعلی شهرت کند ممکن نبود، کسی در فلسفه و حکمت یونان به مقامی برسد مگر اینکه زبان یونانی یا سریانی بیاموزد و بدین جهت علمای قرن سوم یا خود یکی از این دو زبان بیگانه را می‌آموختند و یا آن‌که در دستگاه خود از روی ضرورت و احتیاج عده‌ای از مترجمین را نگاهداری می‌کردند و همه به زبان یونانی و سریانی نیازمند بودند و اکثر از جهت آنکه ترجمه‌ها نادرست و مبهم و پیچیده بود، چنانکه باید مطالب فلسفی را

نمی‌فهمیدند و میانه مترجمین در بیان اقوال حکمای یونان اختلاف شدید رخ می‌داد به خصوص که کتاب‌های ارسطو که در اصل هم پیچیده و به صورت یادداشت بوده مورد اختلاف و مشاجره می‌شد. تا اینکه ابونصر فارابی نسبتاً ترتیب کتب ارسطو و روش تحصیل فلسفه را سر و صورتی داد، ولی او چون خود تألیفی مفصل نکرده و ترجمه‌ها مشوش و در هم بود، باز مردم به حرانیان نیازمند بودند و آموختن زبان یونانی یا سریانی خالی از ضرورت نبود. ابوعلی سینا با اینکه نه زبان یونانی می‌دانست و نه لغت سریانی به مدد هوش و یاری استعداد شگفت خود، از روی ترجمه‌های نادرست و پیچیده که از دوره پیش‌مانده بود فلسفه را حلاجی کرد و به طرزی مرغوب بنیاد نهاد. کتاب‌های مبسوط و مفصل و جامع مانند شفا و تألیفات مختصر از قبیل نجات و اشارات و رسائل متعدد در موضوعات مختلف تألیف نمود و زوایای تاریک فلسفه ارسطو را روشن ساخت و راه تعلم آن را آسان نمود. چنانکه بعد از دوره ابوعلی طالبان حکمت و فلسفه نیازمند به تعلم یونانی و سریانی نبودند و پس از مدتی اندک تألیفات ابوعلی جانشین متون یونانی و ترجمه‌هایی که از آن کتب کرده بودند گردیده و تا به امروز هر کس خواست و بخواهد فلسفه مشرق بیاموزد و یا در تاریخ حکمت مطالعه‌ای کند ناچار است که از آثار گران‌بهای این حکیم بزرگوار بهره گیرد و سرمایه اندوزد. در نتیجه همین حسن‌تقریر و بیان شهرت ابوعلی در زمان حیات و پس از وفات عالم گیر گشت و همگی علمای آن دوره، همت برفهم کتب وی گماشتند. عده‌ای نیز برای کسب شهرت و احراز نام بر کتب او رد و انتقاد کردند، ولی در طول مدت چندین قرن اهمیت علمی و فلسفی ابوعلی پایدار ماند و هنوز هم در تاریخ حکمت و طب یکی از بزرگان جهان به شمار

است. از این جهت می‌توان گفت که یکی از خدمات بزرگ ابوعلی سینا همان است که احتیاج اهل کشور خود را از کتب یونانی و سریانی مرتفع ساخت. به طوری که اشاره شد، قوه انتقاد و شهادت علمی ابوعلی سینا بسیار قوی بود و به همین جهت اقوال و آراء گذشگان و معاصران را با دیده انتقاد می‌نگریست، بر اثر همین قوه و شهادت با همه شهرت و عظمتی که افلاطون در میان ما دارد، مقام او را اندک می‌شمرد چنانکه بی‌پروا اظهار داشت: «که اگر حکمت و دانش افلاطون به اندازه‌ای است که از کتب و گفتار او برای ما باقیمانده بضاعت و سرمایه علمی او اندک بوده است». بر فروریوس انتقاد و خرده می‌گیرد و خسان او را پوچ و بی‌معنی می‌شمارد. نسبت به عقاید معتزله و متکلمین و متصوفه نیز در کتب خود بی‌پروا اظهار عقیده کرده و این هم یکی از موجبات اهمیت اوست.

نکته دیگر که شایسته تذکر است، حافظه سرشار و اطلاع وسیع ابوعلی است که مقداری از کتب خود را از قبیل شفا بدون مراجعه به کتابی تألیف نموده، در صورتی که غالباً اقوال اشخاص را مورد بحث قرار می‌دهد و آنها را رد می‌کند و به طوری که خود میگوید کتب پیشینیان را مطالعه کرده و از اقوال به طوری مستحضر بود که هر وقت کتابی تازه به نظر او می‌رسید، فقط موارد مشکل آنان را که ممکن بود مؤلف نظری جدید داشته باشد، مطالعه می‌کرد و غالباً سؤال‌ها و پرسش‌های علمی را بدون مراجعه جواب می‌داد و در حقیقت وجود او به منزله کتابخانه بود و هیچ احتیاج به کمک و استمداد از نسخه یا شخصی نداشت.

یکی دیگر از علل عظمت و اهمیت ابوعلی سینا، تألیفاتی است که به زبان فارسی کرده. معلوم است به علل و جهاتی چند، دانشمندان قدیم غالباً به زبان

عربی چیز می نوشتند. از اواسط قرن چهارم نثر فارسی معمول و متداول گردید و ابوعلی ظاهراً اولین کسی است که در رشته‌های مهم فلسفه از قبیل منطق و طبیعی و الهی به زبان فارسی کتابی مفید و جامع تألیف کرده و آن دانشنامه علایی است که به نام علاءالدوله ابوجعفر کاکویه شهریار ایرانی به رشته تحریر درآمده است.

راستی آن که دانشنامه چندان مفصل نیست، ولی اگر به خاطر بیاورید که در موقع تألیف کتاب شفا و قانون تقریباً سیصد سال بود، که تصنیف و تألیف به زبان عربی معمول شده بود و هنگام تألیف دانشنامه هنوز بیش از قرنی نبود که مردم به زبان فارسی تألیف می کردند، آنگاه به اهمیت آن کتاب مفید و جیز اقرار خواهید کرد. گذشته از دانشنامه رسائل دیگری هم از این دانشمند جلیل به زبان فارسی باقی مانده، از قبیل رساله معراجیه و رساله نبوت و نبضیه که به طبع رسیده است. رسائل دیگری هم بدو نسبت می دهند که صحت نسبت آنها مورد تردید است. باری همان طور که ابوعلی سینا کافه دانشمندان را از مراجعه به کتب یونان مستغنی کرد، درصدد بود که زبان فارسی را نیز سرمایه علمی بخشد.

همچنان که ابوعلی در فلسفه مقام بلند دارد، بزرگان عالم به اهمیت مرتبه او در پزشکی و طب نیز اقرار آورده اند و قانون ابوعلی یکی از مهم ترین کتب طبی است که چندین قرن افکار دانشمندان صرف تعلیم و تعلم و شرح تبیین آن شده و در مدارس آسیا و اروپا کتاب درسی طب بوده است.

در ریاضی و کواکب نیز مطالعات و تحقیقاتی داشته که بعضی را تذکر داده و اکثر آنها صورت تدوین نگرفته است.

باری ابوعلی سینا در مدت ۵۸ سال عمر که غالباً به مسافرت و گرفتاری و

اشتغال به کارهای دولتی گذشته، بالغ بر صد جلد کتاب و رساله که هر یک در محل خود مهم و مورد توجه است، تألیف کرده و به عالم انسانیت تقدیم نموده است. (متن سخنرانی در آموزشگاه پرورش افکار ۱۳۱۸)